

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Foundations of Penal Orientation and Its Manifestations in the Iranian Criminal Justice System

Mohammad Safarpour Dobakhshari¹, Mehdi Haghighatjoo^{*2}, Ahmad Pourebrahim³

1. PhD Student, Department of Criminal Law and Criminology, Ardabil Branch, Islamic Azad University, Ardabil, Iran

2. Assistant Professor, Law Department, Rasht Branch, Islamic Azad University, Rasht, Iran

3. Assistant Professor, Law Department, Rasht Branch, Islamic Azad University, Rasht, Iran

* Corresponding Author's Email: Haghighatjommehdi@yahoo.com

ABSTRACT

Throughout the history of criminal law, the criminal policies of various societies have adopted different approaches in response to criminal phenomena. Each of these approaches has emerged from specific factors and circumstances that have prevailed over societies at different times, and they are rooted in theoretical foundations that may lean toward either harshness or leniency in the treatment of offenders. Broadly speaking, these approaches can be categorized into three models: punitive, clinical, and social support. In the model referred to as the punitive model, the central focus is on punishing the offender who has knowingly and intelligently chosen the path of criminal conduct. Thus, the punitive model, with its emphasis on retribution, distinguishes itself from the other two models. The punitive model holds particular importance due to its earlier emergence and the fact that it has been the preferred model of criminal policy for numerous reasons. The revival of this model and the regression from the other two models in many societies confirm its enduring significance. In the context of the Iranian criminal justice system as well, despite the official adoption of a de-penalization approach, there are still instances where policies are explicitly punitive in nature. Given the importance of this issue, the present article adopts a descriptive-analytical and library-based method to examine the theoretical foundations of penal orientation and its practical manifestations in the Iranian criminal justice system. The findings indicate that the theoretical foundations of penal orientation fall into two broad categories: deontological theories, which emphasize the moral function of punishment, and utilitarian theories, which stress the benefits of enforcing punishment. Accordingly, the foundations of penal orientation are shaped by at least three major theories: retributivism, deterrence, and incapacitation. The first theory stems from deontological thought, while the latter two are rooted in utilitarian reasoning. In Iran's criminal justice system, evidence of penal orientation can be observed in several legal enactments, such as the Law on the Protection of Promoters of Virtue and Preventers of Vice (2015), the Plan for Intensifying the Fight Against Violent Crimes (2011), the Law on Combating the Financing of Terrorism (2015), the Law on the Punishment of Individuals Engaging in Unauthorized Audio-Visual Activities (2007), and the Islamic Penal Code (2013).

Keywords: punishment, penal orientation, foundations, manifestations, criminal justice system.

How to cite: Safarpour Dobakhshari, M., Haghighatjoo, M., & Pourebrahim, A. (2024). Foundations of Penal Orientation and Its Manifestations in the Iranian Criminal Justice System. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 2(4), 142-158.



تاریخ ارسال: ۲۱ آبان ۱۴۰۳
تاریخ بازنگری: ۴ دی ۱۴۰۳
تاریخ پذیرش: ۱۷ دی ۱۴۰۳
تاریخ چاپ: ۳ اسفند ۱۴۰۳

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

مبانی کیفرگرایی و مصادیق آن در سیستم عدالت کیفری ایران

محمد صفرپور دوبخشری^۱، مهدی حقیقت جو^{۲*}، احمد پورابراهیم^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق جزا و جرم شناسی، واحد اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران
۲. استادیار، گروه حقوق، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران
۳. استادیار، گروه حقوق، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Haghghatjommehdi@yahoo.com

چکیده

در طول تاریخ حقوق کیفری، سیاست جنایی جوامع مختلف برای مواجهه با پدیده‌ی مجرمانه رویکردهای متفاوتی اتخاذ کرده است. هر کدام از این رویکردها مولود عوامل و زمینه‌هایی است که در بستر زمان خود بر جامعه حکم فرما بوده و برگرفته از مبانی نظری گاه متمایل به شدت برخورد با مجرم و گاه متمایل به تسامح و تساهل در قبال اوست. در یک نگاه کلی این رویکردها را می‌توان در سه الگوی کیفری، بالینی و حمایت اجتماعی گنجانده. در الگوی موسوم به الگوی کیفری، نقطه‌ی ثقل بحث کیفردهی به مجرمی است که آگاهانه و هوشمندانه مسیر ارتکاب جرم را برگزیده است و به این ترتیب الگوی کیفری با تأکید بر کیفرگرایی از دو الگوی دیگر متمایز می‌شود. الگوی کیفری به علت تقدم در ظهور و نیز آن که به دلایل متعدد، الگوی مورد استقبال سیاست‌گذاران جنایی بوده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد و احیای مجدد آن و واپس روی از دو الگوی دیگر در بسیاری جوامع، مؤید این اهمیت است. در عرصه سیستم عدالت کیفری ایران کشور هم، علیرغم پذیرش رویکرد کیفرزدایی، اما در برخی با رویکردی کاملاً متفاوت، از سیاست‌های کیفرگرایانه حمایت می‌نماید. با توجه به ضرورت بحث، مقاله حاضر با اتخاذ روش توصیفی-تحلیلی و کتابخانه‌ای به بررسی مبانی کیفرگرایی و مصادیق آن در سیستم عدالت کیفری ایران پرداخت. حاصل این بررسی حاکی از آن است که مبانی کیفرگرایی در دو دسته‌ی کلی جای می‌گیرند: نظریه‌های «تکلیف بنیاد یا وظیفه گرا» که کارکرد اخلاقی از مجازات را مدنظر دارند و نظریات «فایده گرا» که فایده از اجرای مجازات را در نظر می‌گیرند. از این رو، مبانی کیفرگرایی دست‌کم، سه نظریه‌ی سزاگرایی، بازدارندگی و ناتوان‌سازی شکل می‌دهد و نظریه‌ی اول ریشه در ایده‌ی وظیفه‌گرایی و دو نظریه‌ی آخر ریشه در تفکر فایده‌گرا دارد. در سیستم عدالت کیفری ایران هم نشانه‌هایی از رویکرد کیفرگرایی قابل مشاهده است که می‌توان به قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان موصوب ۱۳۹۴، طرح تشدید مبارزه با جرایم خشونت‌بار موصوب ۱۳۹۰، قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم موصوب ۱۳۹۴، قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت‌های غیر مجاز می‌نمایند موصوب ۱۳۸۶ و قانون مجازات اسلامی موصوب ۱۳۹۲ اشاره نمود.

کلیدواژگان: کیفر، کیفرگرایی، مبانی، مصادیق، سیستم عدالت کیفری

نحوه استناددهی: صفرپور دوبخشری، محمد، حقیقت جو، مهدی، و پورابراهیم، احمد. (۱۴۰۳). مبانی کیفرگرایی و مصادیق آن در سیستم عدالت کیفری ایران. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۲(۴)، ۱۵۸-۱۴۲.

هر جامعه‌ای برای برقراری نظم عمومی نیاز به سیاست‌ها و برنامه‌هایی دارد که بتواند هنجارها و ارزش‌های اجتماعی خود را حفظ کند و در صورت تخلف در برابر متخلفان واکنش نشان دهد. این سیاست یا به صورت سرکوب محض و اعمال مجازات‌ها و یا از طریق اقدامات خاص غیرتنبیهی تجلی می‌یابد. بنابراین در حوزه سیاست جنایی دو رویکرد در خصوص برخورد با جرایم وجود دارد. رویکرد جرم زدایی و رویکرد کیفرگرایی. جرم زدایی هر اقدامی است که پس از ارتکاب جرم و احراز مسئولیت کیفری مجرم انجام می‌شود و با حفظ خصلت مجرمانه عمل ارتكابی منجر به رفع یا تعدیل مجازات در قالب تخفیف مجازات می‌شود یا تبدیل مجازات به مجازات خفیف یا جایگزینی عمل غیر کیفری با آن محل مجازات اصلی را فراهم می‌کند (Gholami, 2016). از سوی دیگر، کیفرگرایی به معنای گرایش نامحدود به مجازات‌ها و خروج از مقدار متعارفی است که برای اعمال آن‌ها در نظر گرفته شده است. این امر ممکن است از طریق توسل به نوع خاصی از مجازات، مقدار بیشتر از آن، اعمال آن در شرایط سخت، عدم رعایت اصول و موازین دادرسی عادلانه یا عادلانه، تعقیب و اجرای عدالت کیفری باشد. در واقع با به حاشیه راندن رسالت اصلاحی و درمانی مجازات، سختگیری کیفری اهدافی چون مجازات، سلب قدرت کیفری و مدیریت خطر ارتکاب جرم را دنبال می‌کند و بازپروری مجرم و با فاصله گرفتن از دیدگاه‌های مجرمانه، توجه خود را معطوف به جرم کرده و با توسل به مجازات لازم مرتکب یا شدت مجازات‌ها و ترک هرگونه رویکرد مبتنی بر مدارا به مجرم پاسخ می‌دهد.

کیفرگرایی یکی از تحولات عدالت کیفری در دهه‌های اخیر بوده و دارای زمینه‌های مختلف است. این جریان فکری پس از طرح ادعای ناتوانی نظریه سیاست‌های اصلاح و درمان در پیشگیری از جرائم و اصلاح مجرم و مبتنی بر سیاست‌های کیفرزدا بود

مطرح شد. اگر این باور که فرد متفاوت با جامعه، یا باید همانند اکثریت مردم جامعه شود یا از جامعه حذف و طرد گردد موجب فراهم شدن زمینه مناسبی برای توسل به مجازات شود، چنین دیدگاهی بستری وسیع برای استفاده از کیفرهای حذف کننده در مرحله صدور و اجرای حکم فراهم مینماید و زمینه ساز اقدامات کیفرگرایانه خواهد شد. در رویکرد کیفرگرانه تنها از مجازات به عنوان اولین پاسخ کیفری استفاده می‌شود، بلکه از حیث میزان مجازات نیز نوعی عدم تناسب و شدت گرایی و توسل افراطی به کیفرهای سرکوب گرانه شدید همانند مرگ، حبس‌های طولانی مدت، مجازات‌های جسمانی خشن مانند شلاق، قطع اعضای بدن قابل مشاهده می‌باشد (Moradi Pasand, 2020).

به طور کلی می‌توان گفت کیفرگرایی به عنوان یکی از ایدئولوژی‌های حاکم بر سیاست جنایی به آشکال مختلف منجر به اعمال سخت گیری و شدت گرایی در برخورد با جرایم و مجرمین می‌گردد. در سطح فرهنگی با تقویت باور به مؤثر بودن سخت گیری بر مجرم در تعیین مجازات‌ها و اجرای آن‌ها در میان مردم، کیفر به عنوان راهکاری مؤثر برای کنترل و پیشگیری از جرایم معرفی می‌شود و هر گونه سیاست کیفرزدا به معنی ناتوانی در برخورد با بزهکار و ایجاد ترس و ناامنی در جامعه تلقی می‌گردد. این دیدگاه در سطح سیاسی با تحت تأثیر قرار دادن سیاست‌های در دست اقدام از سوی سیاستمداران و غلبه عوام گرایی کیفری بر آن‌ها موجب می‌شود تا جهت حفظ محبوبیت و جایگاه خود بین مردم، مسیر برنامه‌های خود را بر مبنای خواسته‌های مردم قرار دهند و از سیاست‌های مبتنی بر کیفرگرایی حمایت نمایند. از طرفی، آنجا که از مبانی امری سخن می‌رود فی الواقع صحبت بر سر چرایی و فلسفه پیدایی آن امر است و نه چیستی و ماهیت آن امر رنج آوری و سرکوب گری نهفته در ذات کیفر، سبب گردیده که اتخاذ آن به عنوان واکنش علیه پدیده مجرمانه همواره نیازمند

تفکیک است و در واقع رنج و تعب است که مشخص حقیقی مجازات می‌باشد» (Ali Abadi, 2013).

کیفرگرایی: کیفرگرایی معادل فارسی واژه punitivness در زبان انگلیسی است و بیانگر گرایش بیش از حد به اعمال مجازات‌ها و نوعی عدم تناسب در توسل به شیوه‌های واکنشی و اقدامات کیفری می‌باشد. کیفرگرایی یکی از تحولات عدالت کیفری در دهه‌های اخیر بوده و دارای زمینه‌های مختلف است. این جریان فکری پس از طرح ادعای ناتوانی نظریه سیاست‌های اصلاح و درمان در پیشگیری از جرائم و اصلاح مجرمان که مبتنی بر سیاست‌های کیفرزدا بود مطرح شد. اگر این باور که فرد متفاوت با جامعه، یا باید همانند اکثریت مردم جامعه شود یا از جامعه حذف و طرد گردد موجب فراهم شدن زمینه مناسبی برای توسل به مجازات شود، چنین دیدگاهی بستری وسیع برای استفاده از کیفرهای حذف کننده در مرحله صدور و اجرای حکم فراهم مینماید و زمینه ساز اقدامات کیفرگرایانه خواهد شد (Moradi Pasand, 2020).

کیفرگرایی به معنی گرایش فوق العاده به کیفر و توسل بی‌رویه به آن محصول، عدم توجه به سیاست‌های فراکیفری فراحقوقی و به نحو خاص ناشی از عدم توجه به سیاست‌های اجتماعی حمایت گرایانه یا رفاه گرا است. کیفرگرایی با فاصله گرفتن از دیدگاه‌های مجرم محور اساس توجه خود را بر جرم قرار می‌دهد. در این رویکرد مجرم به مثابه کنشگری اقتصادی است که با به کارگیری عقل و محاسبه سود و زیان عمل خود دست به ارتکاب جرم می‌زنند و تنها راه مقابله با او، وضع و اعمال مجازات‌های سخت و قطعی است. کیفرگرایی به معنی گرایش بی‌حد و حصر به مجازات‌ها و خروج از میزان متعارفی است که برای اعمال آن‌ها در نظر گرفته شده است. «این امر ممکن است از طریق توسل به نوع خاصی از مجازات، میزان بیشتری از آن، تحمیل آن در شرایط سخت، عدم رعایت اصول و هنجارهای منصفانه یا عادلانه محاکمه، تعقیب و اجرای عدالت کیفری باشد» (Gholami, 2016). در واقع

توجیه باشد. حاصل این تعمقات، نظریاتی است که در باب غایت و فلسفه مجازات ارائه شده و مبانی کیفرگرایی می‌باشند.

نظام کیفری ایران نیز در طول حیات خود از شیوه‌های مختلفی در پاسخ به جرایم استفاده نموده است. هرچند که نظام عدالت کیفری درصدد یافتن مناسب ترین شیوه برای پاسخ به جرایم است اما معمول ترین شیوه توسل به سازکارهای کیفری بوده است. زمانی که این شیوه به تعیین مجازات‌های نامتناسب، تشدید کیفرها، سخت گیری در اجرای آن‌ها منجر شود، گفته می‌شود که کیفرگرایی در قلمرو عدالت کیفری رسوخ یافته است. کیفرگرایی به عنوان یکی از معضلات نظام کیفری با نفوذ به سطوح گوناگون جامعه، اعمال هرگونه سیاست‌های رفاه‌گرایانه مبتنی بر عقب‌نشینی کیفری را با چالشی اساسی مواجه می‌نماید و زمینه‌ساز شدت گرایی، امنیت‌مداری و رویگردانی از سیاست‌های کیفرزدا می‌شود. با مطالعه در پهنه قوانین کیفری ایران، می‌توان مصادیق این رویکرد و تمایل مقنن به رویکرد کیفرزدایی در تنظیم مواد مختلف قانون، مشاهده کرد. البته گرایش به این رویکرد، گاه رو به فزونی و گاه رو به کاستی نهاده و در قوانین کیفری و در ادوار مختلف، یکسان نبوده است. بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر آن است که گرایش بیش از حد به کیفر و کیفردهی در سیستم عدالت کیفری ایران در پی چه مبانی ایجاد شده و مصادیق آن در حقوق کیفری ایران کدامند.

تعریف مفاهیم

کیفر: کیفر به معنای جزای عمل و کار بد (Anvari, 2011; Dehkhoda, 1998) و مجازات قانونی است (Moein, 2011) و در اصطلاح علم حقوق، عقوبت و مجازات بزهکاران را گویند (Jafari Langarudi, 2009). بنابراین، کیفر همان مجازات است؛ در اصطلاح حقوقی تعاریف متفاوتی از مجازات به عمل آمده است: «مجازات عبارت از تنبیه و کیفری است که بر مرتکب جرم تحمیل می‌شود. مفهوم رنج از مفهوم مجازات غیر قابل

۱. وظیفه گرایی^۱

در این مبحث نظریه اخلاقی وظیفه گرایی را شرح داده و سپس سزادهی را به عنوان نظریه‌ای که در دل تئوری‌های وظیفه گرایی جای دارد و یکی از آن‌ها به شمار می‌آید، بررسی می‌شود. در یک نگاه کلی نظریات غیر نتیجه گرا که به آن نظریات وظیفه گرا اطلاق می‌شود، با تمام تنوعی که دارند در این ادعا مشترک اند که اخلاقی بودن یک فعل به ماهیت ذاتی آن فعل، انگیزه‌های آن یا تطابق آن با یک قاعده یا اصل بستگی دارد و به هیچ وجه به نتایج فعل وابسته نیست (G. Singer, 1995). به این ترتیب، وظیفه گرایان با مردود انگاشتن رویکردهای پیامد گرا به فلسفه کیفر- که از مجازات تعریفی ابزار گرایانه ارائه می‌دهند- کیفر را دارای حسن ذاتی دانسته و بر این باورند که مجازات پاسخی طبیعی در برابر ارتکاب رفتار خلاف اخلاق است. ایشان بر این اعتقادند که نهاد، مجازات نقشی را در جریان تکامل نظم آرمانی ایفا مینمایند و معرفت به فلسفه کیفر نیز از رهگذر شناخت همین نقش میسور خواهد بود (Javan Jafari Bojnouri & Sadati, 2012). در بیش تر این نوع نظریه ها، مفاهیم شایستگی و عدالت از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. پس برای متعادل کردن ترازوی عدالت ناچار از تحمیل عذاب مجازات بر مجرم هستیم، در عین حال اعمال هر مجازاتی بر این فرد روا نیست. در نظریات وظیفه گرا، نگاه واپس گرا حاکم است؛ به این معنا که افراد به علت خطایی که در گذشته مرتکب شده اند مستحق کیفر هستند نه به خاطر فواید احتمالی مجازات در آینده (Cavandino & Dignan, 2005).

پرکاربردترین تئوری وظیفه گرا در باب توجیه کیفر، نظریه‌ای موسوم به سزاگرایی^۲ است. این اندیشه قدمتی برابر با تاریخ حیات اخلاق داشته است. سزاگرایان در منطق کیفری خود بیش از آن که به دنبال تکیه بر دریافتهای عقلانی از فلسفه کیفر باشند، به اشراق

سختگیری کیفری با به حاشیه راندن رسالت اصلاحی و درمانی مجازات، اهدافی چون سزادهی، سلب توان کیفری و مدیریت ریسک ارتکاب جرم را دنبال می‌کند. این رویکرد از دهه هفتاد قرن بیستم میلادی و با شکست برنامه‌های مربوط به اصلاح و بازپروری مجرمان مطرح شد و با فاصله گرفتن از دیدگاه‌های مجرمان محور اساس توجه خود را بر جرم قرار داده است و با توسل به اعمال ضروری کیفر بر مرتکب و یا شدت عمل در مجازات‌ها و صرف نظر کردن از هرگونه رویکرد مبتنی بر تسامح و تساهل، به پدیده مجرمانه پاسخ داده می‌دهد. در این رویکرد، مجرم به مثابه کنشگری اقتصادی است که با به کارگیری عقل و محاسبه سود و زیان عمل خود دست به ارتکاب جرم می‌زند و تنها راه مقابله با او، وضع و اعمال مجازاتهای سخت و قطعی است تا بدین طریق بتوان پیشگیری عمومی و اختصاصی از جرایم را بهتر محقق نمود. زمانی که چنین گرایشی در نظام‌های کیفری راه می‌یابد، به تبع کارگزاران و مجریان خود را نیز به آن وابسته می‌کند. در چنین وضعیتی فضای زیست عادی شهروندان به فضای زیست کیفری تبدیل می‌شود و نتیجه آن، فراموش شدن عدالت محوری و جایگزینی امنیت مداری و شدت گرایی در عرصه حقوق کیفری می‌باشد (Moradi Pasand, 2020).

مبانی کیفرگرایی

مبانی کیفرگرایی در دو دسته کلی جای می‌گیرند: نظریه‌های «تکلیف بنیاد یا وظیفه گرا» که کار کرد اخلاقی از مجازات را مدنظر دارند و نظریات «فایده گرا» که فایده از اجرای مجازات را در نظر می‌گیرند. در این بخش هر دو نظرگاه (فایده گرایی و وظیفه گرایی) بررسی می‌شود؛ چرا که اگر مبانی کیفرگرایی دست کم، سه نظریه سزاگرایی، بازدارندگی و ناتوان سازی شکل می‌دهد و نظریه اول ریشه در ایده وظیفه گرایی و دو نظریه آخر ریشه در تفکر فایده گرا دارد.

². Retributivism

¹. Deontology

فطری و اخلاقی خویش تمسک می‌نمایند. از نگاه ایشان نظم اخلاقی را باید بر همه چیز تقدم بخشید (Javan Jafari Bojnouri & Sadati, 2012).

سزاگرایی: سزادهی یکی از سنتی ترین مبانی مطرح شده برای مجازات است. آمیختگی اصول بنیادین اندیشه سزاگرایی با گرایش‌های اخلاقی در توجیه مشروعیت کیفر را می‌بایست نخستین و اساسی ترین خصیصه این اندیشه دانست (Javan Jafari Bojnouri & Sadati, 2012). از منظر سزاگرایان، با ارتکاب رفتار مجرمانه در حقیقت کیان اخلاق و اصول اخلاقی چون عدالت مخدوش گردیده و این عدالت کیفری است که نظم مختل شده اجتماع را دوباره احیاء خواهد نمود و با مجازاتی شبیه به بزه‌ار ارتكابی تعادل تعادل را در جامعه برقرار خواهد ساخت (پرادل، ۱۴۰۰: ۱۸). نکته دیگری که در نظریه سزاگرایی بسیار حائز اهمیت است آن است که، آنچه در نگاه سزاگرایان تحمیل کیفر را توجیه می‌نماید نتایج حاصل از اجرای آن نیست. گرچه اجرای مجازات پیامدهای فردی و اجتماعی مثبتی به همراه خواهد داشت، لیکن این پیامدها نمی‌تواند توجیه گر اصل مجازات باشد (Javan Jafari Bojnouri & Sadati, 2011). در رویکرد سزادهی، مجازات وسیله نیست بلکه خود هدف و برخوردار از حسن ذاتی است. این در حالی است که در رهیافت نتیجه‌گرا مجازات وسیله‌ای برای تحصیل یک هدف است (Pak Nahaad, 2015). در تقابل با رویکردهای پیامدگر، سزاگرایان در پی آن نیستند که با استفاده از هر شیوه ممکن به اهداف خویش دست یابند. برعکس، تناسب و برابری میان جرم و مجازات خود یکی از اهداف سیاست‌های کیفری مبتنی بر سزاگرایی است (Javan Jafari Bojnouri & Sadati, 2011). فلسفه سزاگرا نه تنها مصر است که کیفر باید متناسب با جرم باشد بلکه چنین کیفری نباید به طور نامتناسبی شدید باشد (Cavandino & Dignan, 2005).

پیدایش مکتب اصلاح در قرن بیستم جایگاه تفکر سزاگرایی را تا حدود زیادی به حاشیه راند. اما در نیمه دوم قرن بیستم، نقدهای نظری و عملی وارده به اندیشه اصلاح زمینه بازگشت اندیشه اخلاق مدار سزاگرایی را فراهم ساخت (Javan Jafari Bojnouri & Sadati, 2011). در دهه ۱۹۸۰، سزاگرایی نوین به تأثیر گذارترین نظریه کیفری مبدل گردید. عوامل مهم و عمده بازگشت به سزاگرایی و کیفر محوری را می‌توان به شرح ذیل بیان نمود:

- الف) رشد و افزایش بی‌رویه نرخ جرایم در کشورهای غربی و آمریکا بین سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰
- ب) ناکارآمدی جایگزین‌های حبس شکست اهداف اصلاح گر و بازسازی کننده و پیش گیری از جرم و تکرار آن
- ج - شکست نظام جایگزین‌های کیفری
- د) نگرش امنیت مدار به جرایم مجرمین (Jafari Langarudi, 2009).

اگرچه سزاگرایان نوین نیز به اصول بنیادین سزاگرایی سنتی پایبندند، رویکردهای نوین در این قلمرو، همراه با تعدیل برخی باورهای غیر قابل انعطاف نگرش سنتی به وقوع پیوست. از سویی، در کنار پذیرش مفهوم «انتخاب ارادی بزه‌کار» که دلالت بر اختیار او در ارتکاب رفتار مجرمانه دارد، سزاگرایان نوین به مقوله «نفوذ پذیری انسان» نیز توجه نموده‌اند. در حقیقت از نگاه اینان، انسان در انجام اعمال خویش از اختیار مطلق برخوردار نبوده، از عوامل بسیاری نیز تأثیر خواهد پذیرفت (Javan Jafari Bojnouri & Sadati, 2011).

در سزاگرایی مدرن، تلاش بر آن است تا برای کاربردی نمودن اندیشه سزاگرایی جدولی از مجازات‌ها تهیه شود که در آن سنگین ترین مجازات‌ها برای سنگین ترین جرایم و برعکس، در نظر گرفته می‌شود. این شکل از دسته بندی کلی مجازات‌ها بر مبنای شدت جرایم، به مجازات‌های «تعرفه ای» شهرت یافته است. در این

نگرش اعتقاد بر این است که برای هر جرمی قیمتی وجود دارد که باید پرداخت شود (Javan Jafari Bojnouri & Sadati, 2012).

عدالت استحقاقی: در نگاه سزاگرایان «استحقاق بزهکارانه» و به تعبیری استحقاق مجازات مفهومی بنیادین تلقی می‌گردد. در حقیقت، این مفهوم به اصلی اشاره دارد که مبتنی بر آن، بزهکار تنها برای آنچه دقیقاً مستحق آن است، کیفر خواهد دید. استحقاق نهفته در این باور دلالت بر آن دارد که رنج حاصله از کیفر ذاتاً ناپسند نبوده تا تأسف بار تلقی گردد، بلکه از اموری ماهیتاً پسندیده است. اصطلاح «مجازات‌های استحقاقی» در ابتدا توسط کانت به کار گرفته شد. کانت به حکم نگاه اخلاقی خود در تعیین اندازه کیفر نیز، التزام به عدالت را ضروری می‌داند به نظر او، «در حقیقت خطاکار با ارتکاب رفتار ارادی معارض اخلاق، پذیرفته است که به میزان تعرض خود متحمل کیفر گردد» (Yazdian Jafari, 2007). اوج تأکید بر ضرورت مجازات متخلفان به واسطه استحقاق آنان بر مجازات را میتوان در تمثیل معروف جزیره متروک کانت ملاحظه نمود. وی مینویسد: «اگر جامعه مدنی با تمایل و رضایت افراد آن فرو می‌پاشید (مردمانی را تصور کنید که در جزیره‌ای ساکن اند و تصمیم می‌گیرند از یکدیگر جدا شوند و در دنیای دیگری پراکنده شوند)، نخست آخرین آدم کشی که در زندان به سر می‌برد، بایست به کیفر می‌رسید تا هر کس سزای کردار خود را دیده باشد مبدا خون ریخته شده گریبان مردمانی را که خواهان کیفر نبوده اند بگیرد و شریک جرم به شمار آیند» (Ardabili, 2014). تساوی در تعیین میزان کیفر به عنوان یکی از اصول بنیادین سزاگرایی در اندیشه‌های کانت نمود آشکاری دارد.

اندیشه‌های پیامد گرا که هدف کاستن از میزان جرایم را مشروعیت بخش اقدامات کیفری خویش می‌دانند سزاگرایان در پی آنند که

«مجرمان آنچه را شایسته هستند دریافت نمایند» (Cavandino & Dignan, 2005). لذا، بزهکار تحقیر و نابود نمیشود و تنها به میزان شرارتی که مرتکب شده است متحمل کیفر خواهد گشت (Pradel, 2021).

رویکرد عدالت استحقاقی بر چهار اصل کلی در باب مجازات‌ها تأکید می‌کند:

۱. جز شخصی که در ازاء ارتکاب جرم مقصر شناخته میشود نباید کسی را مجازات کرد.
۲. کسی که در ازاء جرم خاصی مقصر شناخته میشود باید در ازاء همان جرم مجازات شود.
۳. مقدار مجازات نباید از حدی متناسب با سنگینی و طبیعت جرم، بیش تر باشد.
۴. مقدار مجازات نباید از حدی متناسب با سنگینی و طبیعت جرم، کم تر باشد (White & Mitz, 2007).

یکی از نویسندگان مینویسد: «با وجود تمامی باورهای خشونت گرایانه که نسبت به این اندیشه در اذهان رسوخ نموده است، هیچ گاه نمی‌توان با صدور حکمی مطلق سزاگرایی را به مثابه خشونت طلبی در سیاست کیفری دانست؛ چرا که سزاگرایان بیش از آن که شیفته خشونت باشند در پی پاسداری از مفهوم استحقاق و تناسب در مجازات‌اند» (Javan Jafari Bojnouri & Sadati, 2012).

۲. فایده گرایی^۱

فایده گرایی به عنوان یکی از مهمترین نظریات در باب فلسفه اخلاق و تبعاً فلسفه سیاسی-اجتماعی مطرح است. جان استوارت میل^۲ در کتاب فایده گرایی می‌نویسد: «مسئله‌ای که فایده یا اصل بیش ترین خوشبختی را به عنوان مبنای اخلاقیات می‌پذیرد، بر این باور است که اعمال درست اند به تناسبی که به افزایش خوشبختی^۳

³. Happiness

¹. Utilitarianism

². John Stuart Mill

گرایش دارند و نادرست اند، به تناسبی که به افزایش ناخوشبختی گرایش دارند.

منظور از خوشبختی، لذت و نبود رنج است» (Stuart Mill, 2011). میل معتقد است داور نهایی در کم و کیف لذات، رأی افراد با تجربه است (Stuart Mill, 2011). شایان ذکر است که نظریات فایده گرا خود در زیر پتر دسته‌ای بزرگ تر از نظریه‌های نظریه‌های فلسفی، تحت عنوان نظریه‌های «نتیجه گرا» قرار می‌گیرند که نتایج حاصل از عمل را شاخص ارزیابی و قضاوت درباره هر اقدامی از جمله کیفر به حساب می‌آورند (Mahmoudi Janki & Aqaee, 2008). در نظریات فایده گرا، رویکردی آینده اندیش اتخاذ گردیده و نیل به اهدافی در آتیه و به واسطه تحمیل مجازات مدنظر است.

به نظر می‌رسد در کیفرشناسی فایده گرا، بتوان نفع و فایده را از دو منظر عمده مورد توجه قرار داد:

۱. نفع فردی منظور از نفع فردی در این جا از یک سو منافع شخصی مجرمی است که نسبت به وی کیفر اعمال می‌شود، از دیگر سو به نظر می‌رسد که منافع زیان دیده نیز در محدوده نفع شخصی یکی از طرف‌های دعوی قابل مطالعه و بررسی باشد.

۲. نفع اجتماعی منظور از نفع اجتماعی می‌تواند گونه‌ها و شقوق مختلفی را در برگیرد. زیرا نفع اجتماعی اعم از منافع جامعه، در اجرای مجازات‌ها منافع دولت و حاکمیت در اجرای مجازات‌ها و سرانجام منافع اجتماعی طرف‌های دعوی (بزهکار - بزه‌دیده) در اجرای مجازات‌ها باشند (Godarzi Borujerdi & Moghadadi, 1999).

برای کیفرشناسی فایده گرا، چارچوبی پیشنهاد شده است که مختصراً بدان اشاره می‌شود:

۱. هیچ کیفری نباید بی‌فایده وضع شود.

۲. هیچ کیفری نباید بی‌فایده مورد حکم قاضی قرار گیرد.

۳. هیچ کیفری نباید بی‌فایده اجرا شود.

۴. کیفر تا هنگام فایده مندی باید اجرا شود (Godarzi

Borujerdi & Moghadadi, 1999).

از نگاه حقوق دانان فایده گرا خصوصیت اصلاح گری مجازات وجود آن را توجیه می‌نماید. بازدارندگی و ارعاب نیز جهت دیگری است که پیامد گرایان بر آن تکیه نموده اند. در این رویکرد با پذیرش این باور که سرشت انسان لذت جو و رنج گریز بوده و تمامی تصمیم‌های او بر پایه حساب گری از نگاه حقوق دانان فایده گرا، خصوصیت اصلاح گری مجازات وجود آن را توجیه می‌نماید. بازدارندگی و ارعاب نیز جهت دیگری است که پیامد گرایان بر آن تکیه نموده اند. در این رویکرد، با پذیرش این باور که سرشت انسان لذت جو و رنج گریز بوده و تمامی تصمیم‌های او بر پایه حساب گیری سود و زیان استوار است کیفر را به مثابه عاملی بازدارنده تلقی نموده اند؛ چرا که بزهکار، پس از سنجش سود به دست آمده از جرم و زیان حاصله از تحمل مجازات به دلیل نابرابری آن دو و فزونی زیان از ارتکاب بزه سرباز می‌زند (Hossein Pour Lialestani, 2007). اندیشه فایده گرایی سه هدف متفاوت برای مجازات ترسیم می‌کند: بازدارندگی، ناتوان سازی و بازپروری (اصلاح و درمان). در این نوشتار آن چه به عنوان مبانی کیفرگرایی مورد نظر ما است دو هدف اول است.

بازدارندگی: مبانی نظریه بازدارندگی را باید در اصول اولیه مکتب کلاسیک جست و جو نمود. مکتب کلاسیک از درون عصر روشنگری و حرکت‌های فلسفی قرن هجدهم پدید آمد که بر اهمیت عقلانیت انسانی تأکید داشت و پرچم دار ارزیابی مجدد و نقادانه نهادهای اجتماعی و اندیشه‌های کیفری موجود بود (Cavandino & Dignan, 2005). بر اساس نظریه کلاسیک،

². Deterrence theory

¹. Consequentialism

مجازات قابل دفاع است زیرا انسان موجودی منطقی و حسابگر و دارای اراده آزاد است و بر همین اساس، می‌تواند راجع به تحمل یا عدم تحمل مجازات از طریق ارتکاب فعل مجرمانه یا عدم ارتکاب آن تصمیم بگیرد (Gholami, 2011).

سزار بکاریا^۱ با تألیف و انتشار کتاب «جرائم و مجازات‌ها» در سال ۱۷۶۴، این مکتب را تأسیس کرد (Gholami, 2011). وی بسیاری از عقاید خود را از دانشمندانی چون آکویناس^۲، لاک^۳، روسو^۴، ولتر^۵ و هابس^۶ وام گرفته است (Gholami, 2011). بتنام^۷ مثل بکاریا معتقد بود که کیفر قبل از هر چیزی به خاطر آثار بازدارندگی که دارد، بایستی موجه باشد، اما اعلام میداشت که کیفر درست میتواند یک هدف کاهنده دیگر نیز داشته باشد: یعنی اصلاح (Cavandino & Dignan, 2005).

برای بازدارندگی مجازات با توجه به قبول منطق حسابگری در انسان لازم است زبان حاصل از مجازات بر نفع حاصل از جرم غلبه داشته باشد (Yazdian Jafari, 2008). فریدمن بازدارندگی را یک استراتژی اجبار محور می‌داند و معتقد است اجبار یعنی به کارگیری بالقوه یا بالفعل زور برای اعمال نفوذ بر کنش یک کارگزار مخیر (Friedman, 2007).

نظریه پردازان مکتب کلاسیک بازدارندگی را شامل سه رکن میدانند سرعت^۸، قطعیت-حتمیت^۹ و شدت^{۱۰}. «سرعت» عبارت است از سرعتی که اعمال مجازات تحقق می‌یابد. از جنبه نظری، حداقل هر چه مجازات از نظر زمانی به وقوع عمل نزدیک تر باشد نتیجه‌ای بهتر حاصل خواهد آمد. از این رو، اگر عملی نامطلوب به سرعت مجازات شود احتمالاً افراد دیگر از ارتکاب آن بازداشته خواهند شد. «قطعیت» عبارت است از اطمینان از وقوع مجازات زمانی که عملی نامطلوب به وقوع می‌پیوندد. نظریه پردازان

کلاسیک بر این باور بودند که اگر هر عمل نامطلوبی مطمئناً با مجازات روبرو گردد، هر انسان عاقلی به سرعت به نبود نفع در ارتکاب چنین اعمالی پی خواهد برد (Williams & McShane, 2021). سرعت و قطعیت در مجازات همواره رابطه رابطه مستقیم با افزایش بازدارندگی آن دارد (Yazdian Jafari, 2008). «شدت» نیز عبارت است از میزان درد و رنجی که در انتظار مرتکبان اعمال مضر است. هر چه میزان بالقوه این شدت بیشتر باشد احتمال آن که یک فرد عاقل از ارتکاب اعمال مضر دوری کند بیش تر است (Yazdian Jafari, 2005). نظر بکاریا و بتنام در مورد بازدارندگی آن بود که، بیش ترین احتمال بروز بازدارندگی زمانی است که سرعت و اطمینان به حداکثر برسد. از سوی دیگر شدت دارای اهمیتی کمتر بود و فقط زمانی که سرعت و اطمینان کاهش یافته بودند، باید مورد استفاده قرار می‌گرفت. افزون آن که تکیه بر عامل شدت موجد نوعی خطر نیز بود؛ مجازات‌هایی که بیش از اندازه سخت هستند، احتمالاً حکومت را در نگاه شهروندان مستبد جلوه می‌دهند و آنان را متهم می‌سازند (Yazdian Jafari, 2005).

در اواخر قرن نوزدهم و نیمه نخست قرن بیستم تئوری بازدارندگی با ظهور اندیشه اصلاح و درمان کاملاً به حاشیه رانده شد. اندیشه بازدارندگی قدیمی و بی‌اساس خوانده شد و این دیدگاه شکل گرفت که مجازات اثر بازدارنده ندارد. استدلال‌های مختلفی برای رد و طرد تئوری بازدارندگی مطرح شد از جمله این که، تحقیقات نشان می‌دهد مرتکبین جرائم عملاً محاسبات سود و زیان مطرح در این نظریه را به عمل نمی‌آورند. دیگر این که آمار بالای تکرار جرم نشان می‌دهد تأثیر مجازات در تحصیل هدف بازدارندگی خاص بسیار اندک است. از طرفی مجازات برای افرادی اثر

6. Hobbes

7. Bentham

8. Promptness of punishment

9. Certainty of punishment

10. Severity of punishment

1. Beccaria

2. Aquinas

3. Locke

4. Rousseau

5. Voltaire

هر دو فرض بالا توسط نویسندگان و محققان دیگر مورد انتقاد قرار گرفت. برخی مطالعات نشان می‌دهد که پیش بینی احتمال ارتکاب جرم به طور قطعی از طرف متخصصین علوم جنایی امکان پذیر نبوده است (Gholami, 2002). از دیگر سو با توجه به هزینه‌های اقتصادی اجرای این قوانین در خصوص فایده مند بودن آن‌ها تردیدهای جدی وجود دارد. در صورت محکومیت مرتکبان جرایم عادی و غیر خشونت آمیز به مجازات حبس طولانی مدت افزایش هزینه‌ها و ازدحام جمعیت زندان امری حتمی است. به همین دلیل است که بسیاری از پژوهشگران بر ضرورت بررسی بیشتر آثار این سیاست تأکید نموده‌اند (Dowlati, 2015).

مبانی نظری این سیاست ریشه در نظریه بازدارندگی مجازات‌ها دارد (Gholami & Najafi Abrand Abadi, 1999)؛ چرا که اگر افراد به طور بالقوه، از ترس مجازات مرعوب و تبعاً باز داشته نشوند این بازدارندگی نسبت به آنان جنبه بالفعل یافته و با اعمال مجازات‌های توان زدا یا حداقل توان کاه مانند حبس عملاً از ارتکاب جرم بازداشته می‌شوند و رسالت فایده گرای کیفر از این طریق جامه عمل می‌پوشد یکی از نویسندگان در مقام مقایسه مفهوم ناتوان سازی با مفاهیم ارعاب و اصلاح اشاره می‌کند: «اگر در ارعاب مجرم خواهان ارتکاب جرم است اما به خاطر ترس از مجازات مرتکب جرم نمی‌شود و در اصلاح مجرم از آن رو که دیگر جرم را فعل غلط می‌شمارد، خواهان ارتکاب آن نیست در ناتوان سازی بحث خواستن یا نخواستن مجرم مطرح نیست بلکه بحث در مورد جرمی است که اگر بخواهد دیگر نمی‌تواند آن را انجام دهد، یعنی مجازات، توان ارتکاب جرم را از او گرفته است» (Yazdian Jafari, 2005). بنابراین توان گیری نیز مانند بازدارندگی و برخلاف سزادهی، آتی اندیش و پیامدگرا است و در صدد محروم کردن بزهکار از فرصت ادامه فعالیت مجرمانه در

بازدارندگی دارد که دارای حداقلی از موقعیتهای اجتماعی هستند و لذا افرادی که به حاشیه جامعه رانده شده اند و چیزی برای از دست دادن ندارند مجازات اثر بازدارندگی ندارد. مثلاً مجازات حبس برای فرد بی‌خانمان، حتی می‌تواند مطلوب باشد (Pak Nahaad, 2015). بر همین اساس، برخی با این نگاه که تئوری بازدارندگی برای همیشه مرده است گفته اند: ادعای بازدارندگی مجازات هم از نظر تاریخی و هم از نظر منطقی دروغ در آمده است. تاریخ نشان می‌دهد که مجازات‌های شدید هرگز موجب کاهش جرم به هیچ اندازه‌ای نشدند (Gholami, 2011). با این وجود، تئوری بازدارندگی، در حالی که آزمون موفقیت را در تاریخ حقوق کیفری پشت سر گذاشته، بار دیگر مورد توجه قرار گرفته و طرفدارانی پیدا کرده است.

ناتوان‌سازی^۱ یا سلب توان بزهکاری^۲: توان گیری همواره به عنوان یکی از قدیمی ترین و در عین حال ساده ترین اهداف کیفر مطرح بوده است. بلومستین^۳، کوهن^۴ و ناگین^۵ از محققین در حوزه توان گیری آن را چنین تعریف می‌کنند: «تأثیر منزوی کردن یک مجرم در جامعه بزرگ تر از طریق بازداشتن او از ارتکاب جرایم در آن جامعه» (Shiker, 2010). در مفهوم سلب توان بزهکاری، اعتقاد بر این است که بزهکاران تا زمانی که در حبس نگهداری می‌شوند، قادر به ارتکاب مجدد جرم نخواهند بود و بنابراین با استفاده از این روش نرخ ارتکاب جرم کاهش خواهد یافت. زیرا بزهکارانی که در زندان نگهداری میشوند از ادامه فعالیت مجرمانه خود محروم می‌گردند (Gholami, 2011).

این نظریه بر این فرض استوار است که:

اولاً، دادگاه‌ها دقیقاً میتوانند بزهکاران به عادت را تشخیص دهند. ثانیاً، بزهکاری مجرمان حرفه‌ای در طول زمان بی‌وقفه ادامه خواهد یافت.

4. Kuhen

5. Nagin

1. Theory of disablement

2. Incapacitation

3. blumstein

آینده است. لکن، برخلاف نظریه بازدارندگی که مجرم را انسانی معقول منطقی و حسابگر تلقی می‌کرد، ایده ناتوان سازی هیچ گونه فرضیه‌ای در مورد مجرمین و علل ارتکاب جرم توسط آن‌ها ندارد؛ بلکه تنها می‌خواهد با نگهداری و کنترل مجرمین آنان را از ارتکاب جرم بردارد (Pak Nahaad, 2015).

مصادیق کیفرگرایی در نظام کیفری ایران

یکی از مصادیق کیفرگرایی در سیستم عدالت کیفری ایران می‌توان به قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر مصوب ۱۳۹۴ اشاره نمود که در ماده ۹ آن به این موضوع اشاره شده که اگر اشخاص حقیقی در برابر اجرای امر به معروف و نهی از منکر، هرگونه مانع و مزاحمت که به موجب قانون جرم شناخته شده است، ایجاد نمایند، علاوه بر مجازات مقرر، به حبس تعزیری یا جزای نقدی درجه هفت نیز محکوم می‌گردند و در مورد اشخاص حقوقی نیز علاوه بر بند «پ» ماده ۲۰ قانون مجازات اسلامی، محکومیت اداری نیز در نظر گرفته می‌شود که این مصادیق نمونه‌هایی از مصلحت‌گرایی قانونگذار است که بنا به در نظر گرفتن برخی مقتضیات در جامعه، موجب گرایش او از سیاست‌های کیفرگرا می‌شود.

همچنین از دیگر موارد کیفرگرایی قانونگذار در کشور ایران نسبت به مجرمینی است که مرتکب جرایم خشونت‌آمیز می‌شوند و در اثر ارتکاب عمل مجرمانه، افکار عمومی را ملتهب می‌کنند. به عنوان مثال در سال ۱۳۹۰ برای برخورد شدید با چنین مجرمینی طرح تشدید مبارزه با جرایم خشون تبار توسط ۲۱ نفر از نمایندگان مجلس ارائه و یک فوریت آن تصویب شد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود استفاده از لفظ «تشدید» در عنوان، خود حکایت از رویکرد کیفرگرای قانونگذار دارد. بر اساس ماده ۱ همین طرح به منظور افزایش امنیت عمومی جامعه در مواردی که به علت ارتکاب جرایم خشون تبار از قبیل قتل، جرح‌های بدنی عمدی، تجاوز به عنف، سرقت مسلحانه، اسیدپاشی، آدم‌ربایی،

جرایم منجر به ایجاد ناامنی و جرایم علیه زنان و کودکان به تشخیص رئیس دادگستری استان، وجدان جامعه جریحه‌دار و یا نظم عمومی مختل شود، دادرسی به صورت علنی در رسانه‌های عمومی منتشر می‌شود و رسیدگی به جرایم خشون تبار در کلیه موارد خارج از نوبت و فوری انجام خواهد گرفت و طبق تبصره یک این ماده مهلت صدور رأی حداکثر سه روز پس از ختم رسیدگی و مهلت تجدیدنظرخواهی در این جرایم یک هفته است. در خصوص تحلیل ابعاد سخت‌گیری قانونگذار با چنین مجرمینی می‌توان به مواردی اشاره نمود. از جمله اینکه طبق اصول رسیدگی‌های کیفری اصل بر غیرعلنی بودن رسیدگی است و عدول از این اصل بر جنبه کیفرگرا بودن در اجرای مجازات‌ها حکایت دارد. همچنین فوری بودن رسیدگی، سریع‌السير برگزار شدن محاکمه و صدور رأی در زمانی کوتاه و اعطای مهلت یک هفته‌ای به محکومین برای اعتراض به رأی صادره، همگی از مواردی هستند که این موضوع را تأیید می‌کنند که قانونگذار تحت تأثیر التهابات جامعه قرار گرفته است و برای ارضای تمایلات عمومی در خصوص بازگرداندن امنیت از دست رفته به جامعه با قرار دادن حداقل ظرفیت‌های حقوقی برای متهمین یا محکومین، رویکردهای امنیت‌گرایانه و سخت‌گیرانه را ترجیح می‌دهد.

مصادیق دیگر کیفرگرا بودن مقنن را می‌توان در حوزه تورم کیفری در قلمرو استفاده از مجازات‌ها دید. صر فنظر از ماهیت مجازات، ضرورت رعایت تناسب میان جرم و مجازات ازجمله قواعد محدودکننده مقنن در مرحله کیفرگذاری و نیز ازجمله مبانی توجیهی مجازات‌ها به شمار می‌رود؛ بنابراین با فرض امکان تشخیص تناسب میان جرایم و مجازات‌ها و میزان کیفر مجرمان، تشدید افراطی مجازات‌ها یکی از نمادهای کیفرگرایی تقنینی است. در این خصوص می‌توان به قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم مصوب ۱۳۹۴ اشاره نمود که در ماده ۲ آن در صورتی که اقدام مرتکب در حکم محاربه یا افساد فی‌الارض باشد مجازات اعدام

برای آن در نظر گرفته شده است. این در حالی است که خود افساد فی الارض در قانون مجازات اسلامی به طور بسیار مبهم و تفسیربرانگیز تعریف شده است و این ابهام‌گویی و کلی‌گویی در جای خود یکی از مصادیق کیفرگرایی تقنینی به حساب می‌آید. دقیقاً همین اقدام قانونگذار در خصوص قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت غیرمجاز دارند مصوب ۱۳۸۶ نیز به چشم می‌خورد. به موجب قسمتی از بند الف ماده ۳ این قانون قرار دادن بسیاری از فعالیت‌های سمعی و بصری از قبیل تولید، تکثیر و توزیع آثار مستهجن در قلمرو افساد فی الارض قرار گرفته و با مجازات اعدام به آن‌ها پاسخ داده می‌شود؛ بنابراین با چنین رویکرهایی که از سوی قانونگذار در قلمرو حقوق کیفری اعمال می‌شود، می‌توان گفت که هر اندازه که رویکردهای سخت‌گیرانه در وضع و اجرای مجازات‌های سنگین بیشتر باشد به همان نسبت اعمال سیاست‌های کیفرزدایانه سخت‌تر خواهد شد. نمونه دیگر گرایش قانونگذار به کیفرگرایی را در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و در جرائمی چون افساد فی الارض، بغی و سب النبی می‌توانیم مشاهده کرد که مجازات اعدام را برای مرتکب در پی دارد. در این قانون، مفسد فی الارض پس از قرن‌ها متروک ماندن بار دیگر در زمینه اجرا یافت و به عنوان جرم مستقلی وارد شد (که این بر خلاف اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌هاست) در حالیکه سابقاً قانونگذار جرم محاربه و افساد فی الارض را جرم واحد تلقی می‌کرد و حکم واحدی را برای اجرای آن‌ها صادر می‌نمود.

متن ماده ۲۸۶ در بیان تعریف جرم افساد فی الارض می‌گوید: «هرکس به طور گسترده، مرتکب جنایت علیه تمامیت جسمانی افراد، جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور، نشر اکاذیب،

اخلال در نظام اقتصادی کشور، احراق و تخریب، پخش مواد سمی و میکروبی و خطرناک یا دایر کردن مراکز فساد و فحشا یا معاونت در آن‌ها گردد به گونه‌ای که موجب اخلال شدید در نظم عمومی کشور، ناامنی یا ورود خسارت عمده به تمامیت جسمانی افراد یا اموال عمومی و خصوصی، یا سبب اشاعه فساد یا فحشا در حد وسیع گردد مفسد فی الارض محسوب و به اعدام محکوم می‌گردد. با همین رویکرد می‌توان از اقدام قانونگذار در خصوص جرم انگاری جرم بغی و وضع مجازات برای آن به عنوان مصداقی از کیفرگرایی در سیستم عدالت کیفری ایران یاد کرد. در ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی گروهی که در برابر اساس نظام جمهوری اسلامی ایران، قیام مسلحانه کنند باغی معرفی شده است و در صورت استفاده از سلاح، اعضای آن به مجازات اعدام محکوم می‌گردند. عنوان بغی^۱ که سابقاً در قوانین کیفری وجود نداشت در قانون ۱۳۹۲ وارد شده و بعضی از حقوقدانان در تشریح و فصل بندی جرایم قانون مجازات اسلامی، بغی را در زمره جرایم حدی دانسته‌اند و قانونگذار بر خلاف اصل غیر قابل تغییر بودن حدود، این جرم را به جرائم حدی اضافه نموده است.

همچنین جرم انگاری جرم سب النبی در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، هرچند امری بدیع نیست لیکن در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ این جرم به طور مستقل و در کتاب حدود پیش بینی شده است. بنابراین در قانون جدید، جرائم علیه مذهب افزایش یافته و با پیش بین آن در کتاب حدود شمرده شده در قانون، نیز فزونی یافته است.

همچنین نمونه‌های کیفرگرایی در قوانین کیفری را می‌توان در مجازات‌های تبعی^۲ و تتمیمی^۳ نیز مشاهده نمود. با ملاحظه مجازات‌های تبعی در ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و

۱. بغی عبارت است از خروج یک گروه از افراد بغی که در مسیری مشترک به قیام دسته جمعی و گروهی و مسلحانه مبادرت کرده و هدف آنان مسلحانه در برابر امام عادل در جامعه اسلامی به منظور برانداختن حکومت اسلامی است (حسنی، ۱۳۶۳: ۲۴۷)

۲. مجازات‌های تبعی در واقع کیفری است که مجرم قهراً و خود به خود به آن می‌رسد و نیازی به قید آن در حکم دادگاه نمی‌باشد

۳. مجازات‌های تتمیمی کیفری است که مرتکب جرم با توجه به نوع جرائم ارتكابی و نحوه ارتكاب جرم علاوه بر محکومیت به کیفر اصلی بدان نیز محکوم می‌شود

نتیجه‌گیری

بنیادهای نظری رویکرد کیفرگرایی را سه نظریه کیفر شناختی سزاگرایی بازدارندگی و ناتوان سازی تشکیل می‌دهد. نظریه سزادهی که در تقسیم بندی نظریات توجیه گر مجازات، در زمره نظریات تکلیف بنیاد جای می‌گیرد، با اتخاذ نگاهی واپس گرا، مجرم را به علت ارتکاب جرم در گذشته اخلاقاً مستحق تحمل مجازات می‌داند. نقطه ثقل این نظریه مفهوم استحقاق می‌باشد. این مفهوم بیانگر آن است که افراد باید آنچه را که استحقاق دارند بر اساس شدت صدمه‌ای که وارد کرده اند، در قالب مجازات تحمل کنند. از این منظر مجرم به صرف ارتکاب جرم و قطع نظر از هر گونه فایده متصور بر اعمال مجازات، باید به سزای عمل خود برسد تا تعادل مخدوش شده به واسطه جرم، به جامعه باز گردد. لذا مجازات مجرم نه تنها حق بلکه تکلیف اعضای جامعه است. در مقابل دو نظریه دیگر یعنی بازدارندگی و ناتوان سازی در ردیف نظریات فایده گرا قرار می‌گیرند. اجرای مجازات که از شدیدترین اشکال تحدید آزادی‌های فردی و امری خلاف اصل می‌باشد، در منطق حاکم در این قسم از نظریات از رهگذر فواید مترتب بر مجازات توجیه می‌شود. اگر هدف از اجرای مجازات ریشه کن کردن جرم در نگاهی آرمانی و کاهش نرخ و کنترل آن در نگاهی واقع بینانه باشد این مقصود در نظریه بازدارندگی از طریق ایجاد ترس و تبعاً بازداشتن مجرم و دیگران محقق گشته و در نظریه ناتوان سازی، از طریق سلب توان بزهکار صورت می‌گیرد.

در دوره‌های مختلف تاریخ تحولات کیفری در ایران، قانونگذار رویکردهای مختلفی را برای مجازات مجرمین و کیفر آنان اتخاذ کرده است. با توجه به اقدامات زمینه ساز در سطح سیاستگذاری و برنامه‌ای و مدیریتی در نظام عدالت کیفری گذشته، دوره جدید قانونگذاری (از 1392 به بعد) را دوره گسترش سیاست کیفرزدایی

مقایسه آن با ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی سابق ملاحظه می‌شود که در قانون فعلی، محکومیت‌های منجر به سلب حیات و حبس ابد از زمان توقف اجرای حکم اصلی دارای مجازات‌های تبعی خواهند بود که سابقاً چنین مجازاتی در نظر گرفته نشده بود و قصاص عضو و دیه جنایت‌های نصف و بیش از نصف دیه مجنی علیه و یا کمتر از آن و نفی بلد و حبس درجه ۵ که ۲ تا ۵ سال است نیز به قلمرو محکومیت‌های اجتماعی افزوده شده است. بنابراین از حیث قلمرو مجازات‌های تبعی شاهد افزایش هستیم.

از حیث مدت محکومیت نیز به نظر می‌رسد قانونگذار در برخی جرائم مدت محکومیت‌های اجتماعی را افزایش داده و در برخی موارد کاهش داده است. مثلاً در شلاق حدی سابقاً مدت محکومیت از حقوق اجتماعی یک سال بود ولی در قانون فعلی به دو سال افزایش یافته است و در محکومیت به قطع عضو سابقاً پنج سال محکومیت در نظر گرفته شده بود و در قانون فعلی سه سال کاهش یافته است.

در خصوص مجازات‌های تکمیلی ردپای رویکرد کیفرگرایی قابل مشاهده است. در قانون سابق قانونگذار اعمال مجازات‌های تکمیلی را در ماده ۱۹ فقط نسبت به جرائم عمدی مستوجب تعزیر یا مجازات‌های بازدارنده دانسته بود اما در ماده ۲۳ قانون مجازات اسلامی ناگهان قلمرو این مجازات‌ها را به حدود، قصاص نیز افزایش داده است. علاوه بر این مصادیق و تعداد مجازات‌های تتمیمی نیز افزایش یافته است جالب‌تر این که به موجب قانون کاهش مجازات تعزیری مصوب ۱۳۹۹/۹/۱۹ در جرائم تعزیری قلمرو آن نسبت به قانون مصوب سال ۱۳۹۲ نیز گسترش یافته است. زیرا در قانون سابق اعمال این مجازات‌ها فقط برای جرائم درجه یک تا شش بود اما به موجب قانون کاهش مجازات حبس تعزیری به درجه هفت و هشت نیز تسری یافته است.

و تفسیر پذیر مانند به طور گسترده»، «اخلال شدید»، «خسارت عمده»، «اشاعه فساد»، «فحشا» و «در حد وسیع» که برای هیچ کدام در نظام حقوقی ما تعریفی دقیق ارائه نشده و هم در نظر گرفتن مجازات سخت گیرانه اعدام قانون ۱۳۹۲ رویکردی کیفرگرا اتخاذ کرده است و در نهایت، جرم انگاری بغی در قانون مجازات اسلامی و کیفر گذاری شدید برای این جرم، از مصداقی از رویکرد کیفرگرایی در این قانون می باشد. کیفر شلاق نیز در زمره کیفرهای شدید و کیفرگرایانه قرار دارد که در مقررات جزایی ایران رد باب حدود، به عنوان ضمانت اجرای جرایم مختلف پیش بینی شده، به طوری که شایع ترین کیفر در واکنش به جرایم حدی، کیفر شلاق است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Throughout the history of criminal justice policy in Iran, diverse ideological and practical approaches have shaped responses to crime, ranging from rehabilitative and restorative models to strictly punitive paradigms. The dominance of punitiveness in contemporary Iranian criminal justice exemplifies a regressive trajectory that favors retribution over reconciliation. While the state has nominally embraced de-penalization and restorative justice strategies, observable legislative patterns and judicial practices reflect a persistent, and at times escalating, trend toward punitive excess. This duality—between reformative aspirations and repressive realities—frames the central inquiry of this study. The foundational logic of penal orientation, as elaborated here, includes deontological theories emphasizing moral desert and utilitarian theories stressing societal utility. Among these, retributivism,

می توان نامید. مصادیق گسترش سیاست کیفرزدایی را می توان در قانون حمایت از آمران به معروف و ناهیان مصوب ۱۳۹۴، طرح تشدید مبارزه با جرایم خشون تبار مصوب ۱۳۹۰، قانون مبارزه با تأمین مالی تروریسم مصوب ۱۳۹۴، قانون نحوه مجازات اشخاصی که در امور سمعی و بصری فعالیت های غیر مجاز می نمایند مصوب ۱۳۸۶ و قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ مشاهده کرد. مصداق و جلوه ای از کیفرگرایی با توجه به شاخص شدت میل به بهره گیری از کیفرهای شدید در مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ نمود بیشتری دارد. توسیع دامنه جرایم علیه مذهب و جرم انگاری مستقل سب النبی به عنوان جرمی حدی و برخورد از یکی از شدیدترین انواع کیفر که همانا کیفر اعدام است در قانون ۱۳۹۲، مصداق و جلوه ای از کیفرگرایی می باشد. علاوه بر آن در قانون سابق محاربه و افساد فی الارض در معنای واحدی به کار رفته بود، اما در قانون ۱۳۹۲ این دو از یکدیگر تفکیک شده اند که هم از لحاظ نفس جرم انگاری و هم از لحاظ به کارگیری الفاظ مبهم deterrence, and incapacitation form the main pillars of penal rationale. Notably, retributivism, rooted in Kantian ethics and justice-based frameworks, conceives punishment as an intrinsic moral obligation due to the offender's past conduct (Cavandino & Dignan, 2005; Javan Jafari Bojnouri & Sadati, 2012). Conversely, deterrence and incapacitation, premised on utilitarian logic, prioritize future crime prevention through calculated imposition of punitive measures (Gholami, 2011; Yazdian Jafari, 2005). This theoretical divergence provides the scaffold for analyzing how the Iranian legal system justifies and operationalizes punishment in contemporary practice.

The trajectory of punitiveness in Iran gained momentum amid critiques of rehabilitative inefficacy and the perceived moral decay of modernity. In a political and cultural climate where societal anxieties are amplified by populist narratives, punitive measures are

often legitimized as necessary tools for maintaining order and morality. Such sentiments have been institutionalized through legislation that favors repressive responses to crime over preventative or restorative alternatives. For example, the Law on the Protection of Promoters of Virtue and Preventers of Vice (2015) and the Plan for Intensifying the Fight Against Violent Crimes (2011) encapsulate a reactive penal philosophy that equates social stability with harsh punitive responses (Moradi Pasand, 2020). This trend is not only doctrinal but procedural: judicial expediency and curtailment of defense rights in certain cases—especially those concerning moral crimes or public unrest—demonstrate a structural embedding of penal orientation. The symbolic use of public trials, expedited verdicts, and severe penalties underlines a shift toward security-based governance and erodes procedural justice standards, especially in high-profile cases involving perceived threats to public morality or political order.

Retributivism, as one of the central theoretical foundations, posits that offenders deserve punishment commensurate with their wrongdoing, not because it deters future crimes, but because justice demands it. This doctrine insists on proportionality and moral accountability, regardless of consequentialist benefits (Javan Jafari Bojnouri & Sadati, 2011). Kantian formulations of retributive justice uphold punishment as a categorical imperative, denying room for mercy when justice is due (Ardabili, 2014; Yazdian Jafari, 2007). The retributive framework, while emphasizing moral symmetry between crime and punishment, also underpins legal formulations such as “desert-based sentencing,” which institutionalizes proportionality as a guiding principle. Yet, critics argue that retributivism, in its purist form, can devolve into a rigid moralism disconnected from socio-economic realities

and criminological insights. Nevertheless, its resurgence in the late 20th century, partly in response to the perceived failures of rehabilitative and alternative sanctions, has been notably influential in shaping both discourse and legislation in Iran and beyond (Pak Nahaad, 2015).

Deterrence theory, conversely, frames punishment as a utilitarian tool aimed at discouraging criminal behavior through fear of sanctions. It relies on three core elements—certainty, severity, and celerity of punishment—to manipulate rational decision-making processes in potential offenders (Cavandino & Dignan, 2005; Friedman, 2007). Within this logic, laws are drafted and implemented not because wrongdoers deserve punishment, but because society benefits from the threat or experience of punitive outcomes. Classical theorists such as Beccaria and Bentham were pivotal in articulating this view, promoting the idea that punishment should be just enough to outweigh the potential gains of crime, but not so severe as to constitute cruelty (Gholami, 2011; Yazdian Jafari, 2005). Contemporary Iranian penal codes reflect this logic in their emphasis on exemplary punishment, especially in crimes deemed to threaten social cohesion or political order. However, empirical critiques challenge deterrence on multiple fronts—highlighting its limited efficacy, particularly among marginalized populations, and pointing to unintended consequences such as prison overpopulation and social stigmatization (Pak Nahaad, 2015).

Incapacitation, the third pillar, centers on physically or structurally preventing offenders from committing future crimes, usually through imprisonment or execution. Unlike deterrence, which assumes rational calculation, incapacitation treats offenders as inherently dangerous and focuses on eliminating their capacity to reoffend (Gholami, 2002). This logic is evident in

Iranian laws that prescribe life sentences, capital punishment, or broad criminalization of dissent under loosely defined crimes like “corruption on earth” or “armed rebellion” (Dowlati, 2015). The utility-based rationale here is clear: incapacitated individuals can no longer pose a threat, regardless of their intent or socio-psychological transformation. However, the approach has been critiqued for its blanket assumptions about recidivism, its potential for arbitrary application, and the economic costs associated with long-term incarceration (Yazdian Jafari, 2005). Moreover, the expansive scope of incapacitation in Iranian criminal law—through vague definitions and harsh punishments—raises concerns about human rights, legal certainty, and proportionality (Gholami & Najafi Abrand Abadi, 1999).

The practical manifestations of penal orientation in Iranian criminal law are vast and varied, extending from symbolic criminalizations to substantive procedural shifts. Key examples include the reintroduction of traditional Islamic crimes such as *baghy* (armed rebellion) and *sabb al-nabi* (blasphemy), both carrying the death penalty. The expansive interpretation of *mofsed-e-filarz* (corruption on earth) in Article 286 of the Islamic Penal Code (2013) enables the state to apply capital punishment for a wide array of offenses, many of which are ambiguously defined and susceptible to discretionary enforcement. These provisions highlight the penal excesses within the current legal structure. Other examples include the broadened use of accessory and supplementary punishments, such as social exclusion measures, loss of civil rights, and professional disqualifications, which have increased in both scope and severity since the 2013 revision of the Islamic Penal Code. This legislative expansion aligns with a punitivist logic that not only sanctions the individual but

seeks to expel them from social, economic, and even existential belonging.

In conclusion, the Iranian criminal justice system reflects a clear trend toward punitive legalism, embedded in both normative frameworks and legislative outcomes. The theoretical underpinnings of this orientation—retributivism, deterrence, and incapacitation—provide distinct rationales but converge in practice to support a coercive state apparatus. Despite rhetorical gestures toward restorative justice and de-penalization, the practical reality remains one of intensifying penal control. The prevalence of harsh punishments, vague legal definitions, expedited judicial processes, and social stigmatization mechanisms underscores a deep entrenchment of penal ideology. If unchecked, this orientation risks undermining legal predictability, proportional justice, and broader social reintegration objectives. Reclaiming a balance between justice, rehabilitation, and social protection remains a critical challenge for policymakers, legal scholars, and civil society advocates alike.

References

- Ali Abadi, A. H. (2013). *Criminal Law*. Tehran: Ferdowsi Publications.
- Anvari, H. (2011). *The Great Culture of Speech*. Tehran: Sokhan.
- Ardabili, M. A. (2014). General Criminal Law. 1.
- Cavandino, M., & Dignan, J. (2005). Justification with Reasoning for Punishment. *Journal of Legal Research*(42), 287-324.
- Dehkhoda, A. A. (1998). *Dehkhoda Dictionary*. Tehran: University of Tehran Publications.
- Dowlati, G. (2015). *Punitive Policies in the Islamic Penal Code of 1991 and 2013: Challenges Ahead degree=Master's Thesis*
- Friedman, L. (2007). *Deterrence*. Tehran: Research Institute of Strategic Studies.
- G. Singer, M. (1995). An Overview of the Philosophy of Ethics: Issues, Perspectives, and Disciplines. *Journal of Maarefat*(15).
- Gholami, H. (2002). Crime Prediction. *Specialized Legal Journal of Razavi University of Islamic Sciences*, 2(2), 61-78.
- Gholami, H. (2011). *Recidivism*. Tehran: Mizan.
- Gholami, H. (2016). Punitive Policies: Concept and Types. In G. Hossein (Ed.), *In the collection of*

- articles commemorating Dr. Sylvia Talnbach. Tehran: Mizan.
- Gholami, H., & Najafi Abrand Abadi, A. H. (1999). The Theory of Deserved Punishments and Recidivism. *Modarres Journal*, 3(4), 97-112.
- Godarzi Borujerdi, M. R., & Moghadadi, L. (1999). An Introduction to the Teachings of Utilitarian Criminology, Part Two and Final. *Monthly Journal of Reform and Education*(74).
- Hossein Pour Lialestani, E. (2007). Foundations of Punishment in the Mirror of Criminal Law. *Journal of Maarefat*, 16(118), 123-138.
- Jafari Langarudi, M. J. (2009). *Comprehensive Terminology of Law*. Tehran: Ganj Danesh.
- Javan Jafari Bojnouri, A., & Sadati, S. M. J. (2011). From Classical Retribution to Modern Retribution (An Evaluation of Retributive Thought). *Teachings of Criminal Law*, 8(2), 119-148.
- Javan Jafari Bojnouri, A., & Sadati, S. M. J. (2012). Retribution in the Philosophy of Punishment. *Journal of Criminal Law Research*, 3(1), 59-81.
- Mahmoudi Janki, F. M., & Aqae, S. (2008). An Examination of the Deterrence Theory of Punishment. *Private Law Studies*, 38(2), 339-361.
- Moein, M. (2011). *Persian Culture*. Tehran: Dabir.
- Moradi Pasand, G. (2020). *Foundations of Decriminalization in the Islamic Penal Code of 2013 and Challenges Ahead degree=Specialized Doctoral Thesis*
- Pak Nahaad, A. (2015). *Risk-Based Criminal Policy*. Tehran: MizanER -.
- Pradel, J. (2021). *History of Criminal Thought*. Tehran: Samt.
- Shambayati, H. (2014). *General Criminal Law*. Majd Publications.
- Shiker, D. (2010). *The Concept and Nature of Punishment Legal Inconsistencies with the Policy of Decriminalization in Iran* (Vol. 8). Ahvaz: Shahid Chamran University Publications.
- Stuart Mill, J. (2011). *Utilitarianism*. Tehran: Ney.
- White, R., & Mitz, F. (2007). *Crime and Criminology*. Qom: Research Institute of the Seminary and University.
- Williams, F. P., & McShane, M. (2021). *Theories of Criminology*. Tehran: Mizan.
- Yazdian Jafari, J. (2005). *An Examination of the Foundations and Determination of Proportional Punishment in Criminal Law degree=Doctoral Thesis*
- Yazdian Jafari, J. (2007). Philosophical Justifications of Punishment from Unitarism to Pluralism. *Private Law Studies*, 37(4), 327-350.
- Yazdian Jafari, J. (2008). A Reflection on the Cost-Benefit System in Criminal Law. *Journal of Islamic Law*, 5(19), 121-136.